

شور مسئولیت سپردن و مسئولیت ستادن

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

خلاصه

واژه تقلید نشانگر مسئولیت است و شخص تقلید کننده، مسئولیت رفتار خویش را بر عهده مُفتی قرار می‌دهد. پس از آن، مُفتی دو مسئولیت سنگین بر عهده دارد: یکی مسئولیت ناشی از تبعیت مقدان و دیگری مسئولیت ناشی از قرار گرفتن در موضع سخن‌گویی از دین خدا. مسئولیت نخست به ضمان او می‌انجامد. از این رو نمی‌تواند عوارض منفی یک فتوا و خسارتهای ناشی از آن را بر عهده نگیرد. البته او اگر در جایگاه حکمرانی قرار گیرد مسئولیتی مضاعف دارد و باید در برابر اقداماتی که انجام می‌دهد پاسخگو بوده و عاقب آن را بر عهده بگیرد.

کلید واژه‌ها: تقلید - حکم - ضمان - مفتی - مسئولیت.

نویسنده مسئول: حجت الاسلام محمد سروش محلاتی، حوزه علمیه قم و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

e.mail: m.soroosh.mahallati@gmail.com

بیان مسئله

شخصی که توان علمی برای استنباط احکام شرعی ندارد و مجتهد نیست، قهرأً باید برای فرآگیری مسایل دینی، به تقلید روی آورد و بر طبق فتوای مرجع خود، عمل نماید. البته چنین کاری، برای «مقلد» و «مفتی» توأم با «مسئولیت» است. مقلد مسئولیت انتخاب مفتی و مفتی مسئولیت فتوا دادن را به عهده دارد و هر یک از این دو مسئولیت، قابل بحث و بررسی جداگانه است. در این مقاله مسئولیت مفتی، مورد تأمل قرار می‌گیرد و مقلد بر مبنای آن تشخیص می‌دهد که با تقلید وی، مفتی چه تعهدی پیدا می‌کند و این تعهد، در زندگی مقلد چه نقشی دارد.

با توجه به این مثال ساده، مسئله کاملاً روشن می‌شود: بیماری را در نظر بگیرید که برای معالجه به پزشک مراجعه می‌کند و به دستورات او عمل می‌نماید، در این مثال از یک سو بیمار مسئول است که به سراغ کدام پزشک رفته و چگونه به دستورات او عمل کرده و از سوی دیگر پزشک مسئول است که چه توصیه‌هایی برای بیمار داشته است. البته مسئولیت پزشک، صرفاً مسئولیت اخلاقی نیست، بلکه او در قبال خطا در معالجه، مسئولیت جبران خسارت دارد. اینک باید بررسی کرد که آیا «افقاء» همچنین مسئولیتی را متوجه «فقیه» می‌سازد؟

بحث و بررسی

تقلید مفهومی است که در ریشه خود، بر «مسئولیت» دلالت دارد. زیرا تقلید در لغت به معنی «قلاده» بر گردن کسی نهادن است و «مقلد» شخصی است که این قلاده و گردن بند را بر گردن دیگری (مقلد) می‌گذارد. «الْقَلِيلُ لِغَهِ جَعْلُ الْغَيْرِ ذَا قَلَادَةً» (۱)، و اگر به رجوع عامی به فقیه هم تقلید گفته می‌شود، از آن روست که عامی، «مسئولیت» رفتار و اعمال خود را مانند قلاده‌ای بر «گردن مفتی» می‌نهد: «فَإِنَّهُ جَعْلُ الْعَمَلِ كَالْقَلَادَةِ فِي رَقْبَتِهِ» (۲)، «فَمَعْنَى أَنَّ الْعَامِيَ مَقْلُدُ الْمُجْتَهِدِ، أَنَّهُ جَعْلُ اعْمَالِهِ عَلَى رَقْبَةِ الْمُجْتَهِدِ وَعَاتِقَهُ» (۳).

با این تحلیل روشن می‌شود که تفسیر تقیید به «خود را در بند قرار دادن» و «به گردن خود طوق تبعیت نهادن» کاملاً اشتباہ بوده و از یک تصور غلط درباره این واژه، ناشی می‌شود، زیرا مقلّ، با تقیید کردن، «بارِ خود» را بر دوش دیگری قرار می‌دهد و در حالی که شخصاً احساس راحتی می‌کند، سنگینی مسئولیت را بر گردن مفتی خود، می‌گذارد و از این پس، به جای آنکه «پاسخگوی» خوب و بد رفتار خویش باشد، این مسئولیت را به صاحب فتوا منتقل می‌سازد.

البته مفتی، علاوه بر اینکه بار مقلدان را تحمل می‌کند. سنگینی دیگری نیز بر دوش دارد که از این نظر کار او با متخصصان دیگر از قبیل پزشکان متفاوت است زیرا مفتی، خود را در جایگاه «سنگنگوی دین» قرار داده و به «نام خدا» نظرش را اعلام می‌کند! به همین جهت، سکوت یا کلامش، به نام دین تمام می‌شود. چه بسا هزینه هایی را بر دین تحمیل کرده و یا با خطای خود، به میزان زیادی از «اعتبار دین» هزینه می‌نماید! «خطیر بودن» این موقعیت، در کلام برخی از بزرگان فقاهت، به خوبی تبیین شده است. مثلاً علامه بحرالعلوم در این باره به تفصیل سخن گفته که اجمال آن چنین است: «بدان که خطر فقه عظیم و مسامحه در آن، ضرر سنگین دارد. فقیه چه در سکوت و چه در سخن کفتش، در معرض لغزش بوده و از کناء مصونیت ندارد. زیرا اگر بدون عنز و مانع «سکوت» کند، «کتمان حقیقت» کرده و «تضییع حق» روا داشته و بر بی گناه ظلم کرده است و اگر بدون دلیل روشن و حجت آشکار، «سخن» بگوید، بر خدا «افترا» بسته و به غیر "ما انزل الله" حکم کرده است. پس باید تلاش کند تا بر اساس «علم» حکم کند و اگر سکوت می‌کند «عنز» داشته باشد و به حال «مفتی» بر پرتگاه جهنم است...»^(۴)

جالب است که در کتب حدیثی شیعه مثل «کافی» بابی تحت عنوان «ان المفتی ضامن» وجود دارد.^(۵) این عنوان گویای آن است که «مسئولیت مفتی» در نزد محدثان و فقیهان، مسئله‌ای پذیرفته شده بوده است. یک روایت معتبر در این باب، قضیه «ربیعة الرأی» است (وی از فقهای معروف مدینه می‌باشد). یک روز به جلسه او که امام صادق (ع) هم حضور داشت مردی از اعرابی بادیه نشین وارد شد و مسئله‌ای پرسید، سپس با شنیدن پاسخ ربیعه به او گفت: آیا "به گردن "می‌گیری؟ ربیعه سکوت کرد. اعرابی بار دیگر سؤالش را تکرار کرد و ربیعه هم جواب نداد. ولی اعرابی مجدداً گفت: آیا به گردن می‌گیری؟ ربیعه باز هم سکوت کرد. امام صادق (ع) به اعرابی فرمود: ربیعه با فتوای خود، آن را به گردن گرفته است، چه آن را اظهار کند و چه چیزی نگوید و هر مفتی ضامن است: «هو فی عنقه قال او لم يقل و كل مفتٍ ضامن»^(۶)

در این روایت، به صراحة «هر مفتی ضامن دانسته شده است». برخی فقهاء این ضامن را به معنی «مسئولیت اخروی» فقیه در قبال فتواش دانسته و نتیجه گرفته‌اند که مفتی «در قیامت» باید پاسخگو باشد. ولی با توجه به اینکه چنین تقییدی در روایت وجود ندارد و سؤال آن اعرابی نیز «کلی» بوده و امام نیز در پاسخ خود با «ترک استقصال» بین مسئولیت «اخروی» و «دنیوی» تفکیک نکرد، می‌توان این روایت را دلیل «مسئولیت عام» مفتی دانست، بلکه اساساً تعبیر «ضامن»، ظهور در خصوص مسئولیت دنیوی برای جبران خسارت و ضرر دارد. مثل روایات دیگر: «الاجير ضامن للحج»، «العامل بمال اليتيم ضامن»، «المضارب ضامن اذا خالف شرطه»، «المستودع ضامن مع التفريط»، «المستأجر ضامن لاجر الاجير»، «كل اجير يعطى الاجرة على ان يصلح فيفسد فهو ضامن»، «من اضر من طريق المسلمين شيئاً فهو ضامن»، «من وطئ أمرأته قبل تسع سنين فاصابها عيب فهو ضامن»، «من طرق رجال بالليل فاخوجه من منزله فهو ضامن»، «من تطبيب او تبيط فهو ضامن» و ...

البته موارد خاص هم وجود دارد که امام علیه السلام، حکم به «ضامن مفتی» کرده است، مثلاً از نظر نص و فتوی تردیدی وجود ندارد که اگر مفتی برای کسی که در حال احرام است فتوی دهد که می‌تواند ناخن خود را بگیرد و مُحْرَم با این کار باعث خون افتادن ناخن شود، مفتی باید یک گوسفند قربانی کند.^(۶)

با صرف نظر از این ادله خاصی که درباره «ضامن مفتی» وجود دارد، ادله کلی ضامن نیز مؤید آن است، همان ادله‌ای که وقتی «سبب اقوی از مباشر» باشد، ضامن را از مباشر نفی کرده و بر "عهده سبب" قرار می‌دهد. مثلاً گفته می‌شود وقتی بیمار به «دستور پزشک» عمل می‌کند و داروئی را مصرف می‌کند و یا نرمش خاصی را انجام می‌دهد، اگر در اثر اشتباہ پزشک، دستورات

او ضرر و زیانی به بیمار وارد کند، پزشک ضامن است و باید خسارت بپردازد. (۷)، زیرا او «سبب ضرر» بوده و ضرر به او انتساب دارد: **«و الوجه في صورة مباشرة الطبيب أو عدم مباشرته مع التطيب على النحو المتعارف بأن يأمر المريض بشرب ذاك الدواء و ذاك بنحو خاص، فلقوه السبب على المباشر»** (۸)

روشن است که اگر علت ضمان طبیب، «اقوی بودن سبب» از مباشر باشد، بین مفتی و طبیب فرقی نیست و باید فقیه را نسبت به عوارض نامطلوب فتاوی‌ایش ضامن دانست. چه این که اگر ضمان طبیب به «قاعدۀ غرور» مستند باشد، آن‌گونه که مرحوم آیت‌الله گلایگانی نظر می‌داد که «ضمان طبیب در صورتی است که مریض به قول طبیب مغروف شده و احتمال اشتباہ ندهد». (۹)، باز هم مفتی نیز مانند طبیب است و خطای او در همان موارد موجب ضمان می‌باشد و بهر حال فتوای که به یک فرد، یک گروه و یا یک جامعه خسارت مادی یا معنوی وارد سازد، نمی‌تواند قادر مسؤولیت تلقی شده و با نادیده گرفتن پیامدهای زیان بار آن، به «برائت» حکم کرد. البته تشخیص خطا در استنباط و وقوع ضرر و زیان در هر مورد موكول به نظر «کارشناسان امین و خبرگان بی طرف» است و با ادعاهای خودسرانه و سلیقه‌های شخصی نمی‌توان چیزی را اثبات کرد.

ضمان حاکم

مشابه بحث ضمان مفتی، مسئله دیگری است که تحت عنوان «ضمان حاکم» مطرح می‌شود، این بدان معناست که «حاکم» هم مانند فتوی «مسئولیت آور» است و شخصی که به صدور حکم مباررت می‌کند، باید در قبال پیامدهای آن پاسخگو باشد. البته ضمان حاکم مسئله‌ای عملیاتی و کاربردیتر است، چون حاکم و قاضی درباره موضوعات خاص و پدیده‌های خارجی تصمیم‌گیری می‌کنند، برخلاف مفتی که اظهارنظر کلی می‌کند، به علاوه احراز اشتباه و خطا در «حاکم» به مراتب آسانتر از تشخیص خطا در فتواست.

از سوی دیگر، ضمان مفتی، مسئله‌ای مورد اختلاف نظر بوده و مخالفانی دارد، در حالی که «ضمان حاکم» مورد توافق بوده و حتی از سوی مخالفان ضمان مفتی هم مورد تأیید قرار گرفته است. مثلاً علامه مجلسی می‌گوید، مفتی بدون تردید در عالم آخرت، ضامن است و باید پاسخگوی فتوای خود باشد، ولی در دنیا ضامن بودن وی مورد اشکال است البته اگر مفتی، «حاکم» باشد، در دنیا هم ضامن است: **«لاشك في ضمان المفتى في الآخرة، أما في الدنيا ففيه اشكال إن يكون حاكماً»** (۱۰)

در متون فقهی مثالهای فراوانی برای مسئولیت حاکم ذکر شده و بر مبنای آن حاکم، ضامن دانسته شده است. مثلاً فقهاء از عصر شیخ طوسی همواره فتوا داده‌اند که اگر گزارشی درباره رفتارهای خلاف عفت زنی به حاکم داده شود و حاکم برای بررسی موضوع، او را احضار کند، چنانچه احضار وی موجب ترس و وحشت او شده و به سقط جنین بیانجامد، حاکم ضامن است. (۱۱) مثال دیگر آن است که علامه حلی می‌گوید اگر حاکم شخصی را محکوم به شلاق کند، ولی سپس معلوم شود که شاهدان فاسق بوده یا دروغ گفته‌اند، حاکم نسبت به جبران آن شلاق از بیت المال ضامن است. (۱۲)، روشن است که این گونه موارد، جنبه «مثال» دارد و با توجه به مبنای «ضمان حاکم»، «کلیه» مواردی که «حاکم» وی در اثر اشتباه یا خطأ و یا در اثر مسامحة و تقصیر، به عواقب ناگواری می‌انجامد، مسئولیت مدنی و کیفری متوجه اوست. از این رو، علاوه بر مثالهای فردی از قبیل آنچه در کتب فقه رایج است، این حکم شامل مثالهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نیز می‌باشد و نمی‌توان شمول آنها را نسبت به پدیده‌های ناهنجار که احیاناً در سطح کلان در اثر حکم رخ می‌دهد، نادیده انگاشت.

نتیجه آنکه :

۱- اصل «مسئولیت‌پذیری» در نظام اسلامی، یک اصل فرآگیر و «استثنان‌پذیر» است و هیچ مقامی از شمول آن استثنای نمی‌گردد. هرگونه تردید در این باره، نه تنها با مبانی فقهی ناسازگار است، بلکه علاوه بر آن، با آموزه‌های انقلاب اسلامی، که از روزهای

نخستین جمهوری اسلامی، از سوی رهبران نظام اعلام می‌شد، در تضاد است. آن روزها شهید بهشتی به مردم تازه انقلاب کرد، هشدار می‌داد که در نظام اسلامی، غیر از خداوند، مقام غیر مسئول وجود ندارد.

۲- به اقتضای اصل مسئولیت، فقها نیز در جامعه اسلامی، به دلیل جایگاه و اختیارات خود در سمت‌های مختلف از قبیل قوه قضائیه، شورای نگهبان و غیره «مسئولند» و نباید شأن و موقعیتی فراتر از مسئولیت و پاسخگویی برای آنان ترسیم کرد. اصل تلازم بین «اختیارات» و «مسئولیت» از مبانی قطعی و مسلم فقه امامیه است، چه اینکه از فروع این اصل «تطابق بین قلمرو اختیارات و مسئولیتهاست» است که در نتیجه هر چه اختیارات شخص افزایش پیدا می‌کند، مسئولیت او نیز افزایش می‌یابد و البته این مسئولیت، صرفاً مسئولیت اخروی نبوده و دارای ابعاد مختلف سیاسی، مدنی و کیفری در دنیاست.

۳- مسئولیت پذیری در هر نظام، تابع «شعور شهروندان» است، به این معنی که تا وقتی که شهر وندان «ندانند» و یا «نخواهند»، هیچ مقام دارای مسئولیت، خود را در معرض «پاسخگوئی» قرار نداده و وظیفه‌ای در این باره احساس نمی‌کند. آنچه ضامن عینیت این اصل در جامعه اسلامی است، «مطلوبه» مردم است و در آنجا که در اثر بی اطلاعی مردم «اشتباه یا انحرافی» به اثبات نمی‌رسد و مطالبه‌ای صورت نمی‌گیرد، قهرآ این اصل بر زمین می‌ماند، مثلاً مطابق اصل ۱۷۱ قانون اساسی، قاضی در برابر ضرر مادی یا معنوی ناشی از حکم خود، ضامن دانسته شده و او موظف است که از متهم، اعاده حیثیت کند، ولی جالب توجه است که پس از گذشت بیش از بیست سال، در تاریخ ۱۲/۴/۸۱ رییس نهاد قوه قضائیه اعلام می‌کند که «تا کنون در مورد اجرای اصل ۱۷۱، مورد خاصی مشاهده نشده است»، این اعلام بدان معنا نیست که در طی رسیدگی به میلیون‌ها پرونده، هیچ قصور و تقصیری در کار دادگاهها نبوده، بلکه بدان معناست که به دلیل عدم مطالبه و یا به دلیل دشوار بودن دستیابی به حق، هیچ‌گونه زمینه‌ای برای این اصل که از اصول مسلم فقه اسلامی است، وجود ندارد!!

(ادامه دارد)

منابع و مأخذ

- ۱- انصاری، مرتضی. مجموعه الرسائل. چاپ اول. قم : کتابفروشی مفید؛ ۱۴۰۴، ۴۵.
- ۲- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدرایة. چاپ اول. انتشارات سید الشهداء؛ ۱۳۷۴، ۴۶.
- ۳- خوئی، ابوالقاسم. التتفیح فی شرح العروءة الوثقی. چاپ اول. قم: [بی.تا]، ۱۴۱۸، ۷۹.
- ۴- بحر العلوم، محمد مهدی. مصابیح الاحکام. چاپ اول. قم: میثم التمار؛ [بی.تا]، ۲۹.
- ۵- کلینی، محمد بن یعقوب. کافی. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۳۶۵، ۴۰۹.
- ۶- نجفی(صاحب جواهر)، محمد حسن. جواهر الكلام. چاپ هفتم. بیروت: دارالحیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۴، ۴۰۲.
- ۷- خمینی، سید روح الله. تحریر الوسیله. چاپ اول. قم : دارالعلم؛ [بی.تا]، ۵۲۲.
- ۸- مکارم شیرازی ناصر، بحوث فقهیه هامه، اول. قم : مدرسه امام علی بن ابی طالب(ع)؛ ۱۴۲۲، ۳۰۷.
- ۹- گلپایگانی، محمد رضا. مجمع المسائل. چاپ دوم. قم: دارالقرآن الکریم؛ ۱۴۰۹، ۲۶۸.
- ۱۰- مجلسی، محمد باقر. مرآۃ العقول. چاپ دوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۴، ۲۶۹.
- ۱۱- شیخ طوسی، محمد بن حسن. المسبوط. چاپ سوم. تهران: المکتبه المرتضویه؛ ۱۳۸۷، ۶۴.
- ۱۲- حلی، حسن بن یوسف. تحریر الاحکام الشرعیة. چاپ اول. قم: موسسه امام صادق (ع)؛ ۱۴۲۰، ۲۹۶.